



لحظه های بی مروت

آه که چقدر سخت است لحظه های دور از تو بودن....

آه که چقدر تلخ است بی تو بودن....

گاهی از این زندگی خسته میشوم ، گاهی نیز از عشق دلشکسته میشوم!

گاهی در گوشه ای تنها مینشینم و اشک میریزم

گاهی نیز عکسهایت را در آغوش میگیرم و از دلتنگی ات گریه میکنم....

این است رسم عشق ، چقدر دردناک است این لحظه های عاشقی...

پشیمانم از اینکه عاشقم ، پشیمانم از اینکه در دام عشق گرفتارم

کاش که عاشق نمیشدم ، تنهایی دواي درد من است...

دلم نمی آید رهایت کنم ، حالا که عاشقت هستم دلم نمیخواهد قلب مهربانت را بشکنم!

گرچه من از کرده خویش پشیمانم ، اما چون با تو هستم خوشبختترینم!

آنقدر دوستت دارم که دلم نمیخواهد بگویم که فراموشم کن!

آه که چقدر این لحظه ها نفسگیر است ، آه که چقدر این قلب بی گناهم پریشان است!

از امروز میترسم که از من دور شوی ، از فردا میترسم که تو را از دست بدهم

به چه امیدی با تو باشم ای بهترینم؟

این سرنوشت و روزگار بی وفا با قلب من نمیسازد

میدانم اگر با تو باشم فردا که رسید حال و هوای من از امروز دلگیرتر است!

آه که چقدر این لحظه ها بی مروت است!

قلب من بی طاقت است ، چشمهایم دیگر اشکی ندارند برای ریختن!

نمیدانم از دوری تو اشک بریزم ، یا از دلتنگی ات!

نمیدانم غصه امروز را بخورم ، یا غم فردا را بکشم!

نه دیگر کار من از کار گذشته است

راهی جز عاشق ماندن و غم و غصه های عشق را تحمل کردن نیست!

باید سوخت باید در راه عشق نابود شد ... آه که چقدر تلخ است!



alifathi1385.blogfa.com